

میان ستاره‌ای

تاریکی. صدای ملایم باد در مزرعهٔ ذرت.
ردیفی از کتاب‌ها. از فاصلهٔ بینشان گرد و خاک می‌ریزد.
صدای زنی سال خورده [گفتار روی تصویر] دقیقاً. بابام کشاورز بود.
ساقه‌های درخشان ذرت کل کادر را پوشانده‌اند و در نسیم می‌جنبند.
صدای زنی سال خورده [گفتار روی تصویر] مثل بقیه. همه اون موقع کشاورز بودن.
باد تندتر می‌وزد. با شدت بیشتری ساقهٔ ذرت‌ها را می‌جنباند.
میان برش: زنی هشتاد و چندساله، با پس‌زمینهٔ سیاه.
زن سال خورده البته از اول کشاورز نبود...
صدای زوزهٔ باد. به سرعت می‌روییم به:

خارجی. استراتوسفر. روز
آتش‌سوزی در دوردست‌های فضا.

داخلی. اتاق خلبان. ادامه
خلبانی جوان با هواپیمایی که شدیداً تکان می‌خورد، درگیر است.

بی‌سیم [خارج از تصویر] سیستم‌ها می‌گن تو دردسر افتادی.

خلبان دریافت شد.

خلبان با وحشت نگاهی به تجهیزات هواپیما می‌اندازد.

بی‌سیم [خارج از تصویر] داریم از روی تنگه رد می‌شیم... داره از کار

میفته. کوپر، همه‌چیز از کار میفته.

خلبان نه، باید روشن بمونه...

خارجی. استراتوسفر. ادامه

ابره‌های سیاه و قرمز با حالتی وحشت‌انگیز در گردش‌اند.

داخلی. اتاق خلبان. روز

دکمه‌های کنترل از کار می‌افتند، خلبان فریاد می‌زند و برش به:

داخلی. خانه روستایی. اتاق خواب. شب

مردی عرق کرده از کابوس، بیدار می‌شود. او کوپر است.

صدای دختری نوجوان [خارج از تصویر] بابا؟ بابا؟

کوپر برمی‌گردد: در آستانه در، دختر ده‌ساله خواب‌آلودش را می‌بیند. او مورف^۱ است.

کوپر بیخشید. برو بخواب.

مورف فکر کردم روحی.

کوپر روحی وجود نداره مورف.

مورف بابابزرگ می‌گه تو می‌تونی روح بگیری.

کوپر شاید یه کم دیگه بگذره، بابابزرگ خودش روح بشه. برو

بخواب.

مورف داشتی خواب سقوط می‌دید؟

کوپر برو بخواب مورف.

مورف پاکشان می‌رود بیرون. کوپر به سمت پنجره می‌رود. نور پگاه بر دریای بی‌کران مزارع ذرت سر می‌زند.

صدای زنی سال‌خورده [گفتار روی تصویر] بله، ذرت؛ ولی گرد و خاک همه جا بود، تو گوش هامون، تو دهنمون...

میان‌برش: در نمای نزدیک، فردی پیر را می‌بینیم که با چشمان اشک‌آلود، هجمه گرد و غبار را توصیف می‌کند.

فرد پیر [گفتار روی تصویر] گرد و غبار همه جا رو گرفته بود. همه جا.

خارجی. مزرعه کوپر. صبح

مردی پیر دستمالی به دهانش بسته و گرد و خاک را از دم در خانه به ایوان جارو می‌کند. او پدر بزرگ است، دونالد.

داخلی. خانه روستایی. آشپزخانه. صبح

کوپر برای خودش قهوه می‌ریزد و هم‌زمان دونالد خوراک بلغور را روی میز می‌گذارد. تام، پسر پانزده‌ساله کوپر، دولپی در حال خوردن صبحانه است. مورف با موهای خیس و حوله‌ای روی شانه‌اش، با تکه‌های ماکتی ور می‌رود. ماکت، چیزی است شبیه یک ماه‌نورد.

دونالد نه مورف، سر میز نمی‌شه.

مورف بابا، می‌تونی تعمیرش کنی؟

کوپر [تکه‌ها را برمی‌دارد و اخم می‌کند.] با ماه‌نورد من چی کار

کردی؟

مورف تقصیر من نبود.

تام بذار من بگم، حتماً تقصیر اون روحه بود؟

مورف اون بود که ماه‌نورد رو از قفسهٔ کتاب‌ها انداخت پایین.
کتاب‌ها رو هم همه‌ش میندازه.

تام هیچ روحی وجود نداره خنگ خدا.
کوپر [به تام] آهای...

مورف درباره‌ش تحقیق کردم، بهش می‌گن ارواح خبیثه.
تام بابا تو بهش بگو.

کوپر مورف، می‌دونی که به‌لحاظ علمی چنین چیزی وجود
نداره.

مورف بابا خودت می‌گی علم یعنی پذیرفتن چیزهایی که
نمی‌دونیم.

دونالد آچمزت کرد.

کوپر [تکه‌ها را به مورف پس می‌دهد.] یه کم مراقب وسایلمون باش.

دونالد، ملامت‌بار کوپر را نگاه می‌کند. کوپر شانه بالا می‌اندازد.

کوپر خیلی خب. مورف، اگه می‌خوای علمی صحبت کنی، بهم
نگواز روح ترسیدی. مستندات رو جمع‌وجور کن، روشن
کار کن و بعد نتیجه رو بهم بگو.

مورف حتماً بابا.

کوپر بلند می‌شود، دسته کلیدش را برمی‌دارد.

دونالد صبر کن. [بی‌آنکه نگاهش کند.] جلسهٔ اولیا و مربیان. «اولیا»،

نه بابا بزرگ‌ها و ماما بزرگ‌ها.

خارجی. خانهٔ روستایی. چند دقیقه بعد

بچه‌ها سوار وانت‌بار قدیمی می‌شوند. گرد و غبار را از صندلی‌هایش می‌تکانند. کوپر
قهوه به‌دست به توده ابری تیره در دوردست نگاه می‌کند.

کوپر طوفان شنه؟